

داشت. تصرف مصر که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین کشور خاور نزدیک بوده، و مسایل فراوان و نیروی جنگی عظیمی را در دسترس فاطمیان قرار داد. امامان فاطمی اسماعیلی برای تبلیغات و دعوت اسماعیلی در خارج از حدود قلمرو دولت خویش اهمیت بسیار قائل بودند. در مقر خلافت فاطمی مرکز تبلیغاتی به نام «دارالدعاة» تأسیس شد که از آنجا داعیانی بهمه سرزمینهای اسلامی اعزام شدند. در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در ایران سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همهجا وجود داشته.

تأسیس خلافت فاطمی در ۲۹۸ ه. تکبیک میان اسماعیلیان فاطمیه و قرمطیان را موجب گشت و هر یک از این دوشاخه به فرقه مستقلی مبدل شد. راست است که پیشوایان قرمطیان به منظور سیاسی گاه‌گاه روابطی با خلفای فاطمی برقرار می‌ساختند، ولی حکومت ایشان را قبول نداشتند و امامت آنان را هم نمی‌شناختند.

در فاصله قرنهای سوم و چهارم هجری، پیشوایان قیامهای قرمطی یعنی حمدان قرمط و عبدان گویا از طرف رئیس پنهانی فرقه که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شده و محل اقامتش مجهول بوده عمل می‌کردند. پس از تأسیس دولت قرمطیان در بحرین که مرکز آن شهر لحسابوده (۲۸۶ ه) ابوسعید حسن الجنبی^۱ که گویا از طرف «صاحب‌الظهور» بارئیس مخفی فرقه به آنجا گسیل شده بوده، در رأس آن قرار گرفت. وی عملاً در حکومت خویش کمال استقلال را داشته. قرمطیان بحرین، که بیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند، خطر بزرگی برای خلافت عباسیان به‌شمار می‌رفتند. پس از مرگ ابوسعید حسن، فرزند او ابوطاهر سلیمان جانشین وی شد. (از ۳۰۲ تا ۳۳۲ ه. حکومت کرد). در زمان او قرمطیان بحرین بارها به عراق سفلی و خوزستان هجوم کرده، طرق کارواندورا قطع نمودند. در ۳۱۷ ه. در روز زیارت حج قرمطیان ناگهان به مکه حمله کرده، شهر را متصرف شدند و غارت کردند و چندین هزار تن از زوار و ساکنان مکه را برخی، کشته و عده‌ای را به بردگی با خود بردند. و به این حد اکتفا نکرده، چون در میان اسماعیلیان از همه اصولی‌تر بودند و بیشتر تشریفات مذهبی ستیان را رد می‌کردند و زیارت کعبه را بت‌پرستی می‌شمردند، آن مکان مقدس اسلامی را غارت کرده و «حجر الاسود» مشهور را از دیوار کنده و به‌دونیم کردند و با خود به لحسا بردند. و فقط پس از قریب بیست سال پراثر وساطت خلیفه فاطمی «حجر الاسود» را به مکه بازگرداندند.

سازمان اجتماعی که قرمطیان در بحرین پدید آورده بودند در نتیجه شرحی که ناصر خسرو علوی، شاعر بزرگ اسماعیلی ایرانی - که خود در سال ۴۴۳ ه. در لحسا بوده - داده، معلوم است. مردم بحرین به‌طور کلی مرکب بودند از روستاییان و پیشه‌وران. شهر لحسا در حلقه‌ای از اراضی مزروع و نخلستانها قرار داشته. هیچ‌یک از ساکنان تحت هیچ عنوانی مالیات

نمی پرداختند. سلطان^۱ سی هزار بنده زر خرید از زنگیان و حبشیان داشت و اینان را بهرایگان در اختیار کشاورزان قرار می داد تا در کارهای زراعی و باغبانی و همچنین مرمت ابنیه و طاحونهها ایشانرا باری کنند. آسیایی دولتی نیز وجود داشته که بهرایگان برای مردم گندم آرد می کرده. هر یک از کشاورزان محتاج می توانست از دولت کمک خرج بگیرد. چنانچه پیشه‌وری از نقساط دیگر به لحساب می آمد و مقیم می شد از دولت، برای خرید وسایل کار و به راه انداختن پیشه وی کمک خرجی بدون ربح به وی داده می شد، که هرگاه میل می داشت مسترد می کرد. رباخواری و هرگونه ربح ستاندن ممنوع بود. پس از ابوطاهر، در رأس دولت، هیئت شش نفری از «سادات» و شش تن جانشینان ایشان که وزیر نامیده می شدند قرار داشت. این هیئت هر تصمیمی را می بایست به اتفاق آراء اتخاذ کند. این دولت لشکری مرکب از بیست هزار نفر داشت.^۲

این اساس را می توان کوشی شمرد برای احیای جماعت قدیمی آزاد کشاورزی و پیشه‌وری که (با این وصف) بر پایه برده دارای مبتنی بوده. ا. آ. بلیایف به حق می گوید که وجود برده‌داری در سازمان اجتماعی و اقتصادی جماعت‌های قرمطی به سبب ترکیب روستایی جماعت‌های مزبور بوده و «روستاییان که در خاور نزدیک در قرون وسطی علیه دولت فتووالی دست به اقدام می زدند، می کوشیدند سازمان جماعت را به همان شکلی که در دوران قبل از فتووالیزم وجود داشته احیا کنند. و در جماعت‌های کشاورزی دوره مزبور در کشورهای شرقی، برده داری وجود داشته»^۳. شایان توجه است که قرمطیان (مانند خرمدینان) ضمن تبلیغ برابری اجتماعی، این اصل مورد اعتقاد خویش را شامل حال بردگان نمی نمودند. قرمطیان منکر برده داری نبودند و فقط می خواستند به جای اشخاص و افراد، جماعت صاحب بردگان باشد. این دولت بندگان را به زور می خرید و با هنگام هجوم و دستبرد به سرزمینهای خلافت به اسارت می گرفت. قرمطیان بحرین زمینداری کلان و بهره‌کشی فتووالی را از میان برداشتند ولی برده‌داری جماعتی را به مثابه پایه و اساس رفاه و آسایش جماعت خویش حفظ کردند.

لیکن يك نکته مسلم است که قرمطیان بحرین بهره‌کشی فتووالی را از میان برداشتند و کوشیدند تا آرزوی غایی خویش یعنی استقرار جماعت آزاد را که بر کار بندگان مبتنی بوده جامه عمل بپوشند. فرق بزرگ قرمطیان با اسماعیلیان فاطمی همانا در برنامه اجتماعی ایشان است، که در آن دوران فوق‌العاده اصولی و تند بوده است. ظاهراً اسماعیلیان فاطمی و اجدیدک برنامه اجتماعی معین و عملی نبودند و فقط آرزوها و مرام مبهمی درباره استقرار «سلطنت عدل»

۱- در اصل متن کلمه «سلطان» به معنی قدیمی کلمه همنی «دولت و قدرت» به کار رفته است. ۲- رجوع شود به: سفرنامه ناصر خسرو، متن فارسی، ص ۸۲-۸۴، باید توجه داشت که سلطان در این مورد به معنی دولت و حکومت است. زیرا فرمانفرمایی واحد در آنجا و در آن زمان وجود نداشته. ۳- ا. آ. بلیایف «فرقه‌های اسلامی» ص ۵۹.

پس از استوار شدن «امام مهدی» بسر سریر حکومت داشتند. عبدالله نخستین خلیفه فاطمی که خویشانش را مهدی اعلام کرده بود، کوشید تا به‌خبر مربوط به مهدی «که جهان را پر از عدل می‌کند» کلمات زیر افزوده شود: «و (امام مهدی) آن (زمین) را که زیر حکومت او در آمده پر از عدل کرده باقی را کسی که بعد از او خواهد آمد پر (از عدل) خواهد کرد»^۱. بدیهی است که عبدالله پس از اعلام خلافت خویش به‌هیچ اصلاح اجتماعی جدی دست‌نیازد. فقط اراضی از دست صاحبان پیشین به‌در شد و به‌صاحبان تازه‌ای که از اطرافیان عبدالله بوده‌اند منتقل گشت. اکنون به‌اساس عقیدتی اسماعیلیه فاطمی می‌پردازیم. معتقدات ایشان به‌دو شاخهٔ کاملاً متفاوت تقسیم می‌شده: یکی «ظاهری» یعنی تعالیمی که در دسترس عامه گذاشته می‌شده و عامهٔ افراد عادی آن فرقه از آن اطلاع‌داشتند. دیگر «باطنی» که فقط عدهٔ معدودی از افراد خاص و برگزیده و عالی درجهٔ فرقهٔ اسماعیلیه فاطمیه از آن آگاه بودند. تعلیمات و یا معتقدات «باطنی» در واقع «تأویل» یا تعبیر ابهاماتی که در تعالیم «ظاهری» وجود داشته شمرده می‌شده است. اصول کلی اسماعیلی چنین است: «هیچ ظاهری بدون باطن نیست و برعکس هیچ باطنی هم بدون ظاهر وجود ندارد». به‌عبارت دیگر برای هر ماده از تعالیم «ظاهری» تأویلی وجود داشته که معنی باطنی آن را معلوم می‌ساخته.

تعالیم «ظاهری» اسماعیلیه فاطمیه با معتقدات شیعهٔ امامیه چندان تفاوتی نداشته، جز اینکه امام هفتم ایشان موسی الکاظم نبوده و محمد بن اسماعیل بوده و پس از وی ائمهٔ مستور و پس از ائمهٔ مستور خلفای فاطمی که مقام امامت نیز داشتند می‌آمدند. تعالیم «ظاهری» تقریباً همهٔ مقررات تشریفاتی و حقوقی شریعت اسلامی و به‌ویژه نمازهای مقرر و غسل و وضو و رفتن به مسجد و گرفتن روزه و غیره را برای عامهٔ مؤمنان (به‌استثنای افراد درجهٔ عالی و برگزیدهٔ فرقه) واجب می‌دانسته. فقه اسماعیلی - فاطمی که در قرن چهارم هجری در مصر توسط فقیه امامی - قاضی نعمان^۲ مدون گشته بود نیز جزء تعالیم «ظاهری» ایشان بوده. آنچه گفته شد در واقع معتقدات و مذهب رسمی بود که خلفای فاطمی در قلمرو دولت خویش متداول داشتند، ولی در عین حال شیعیان امامیه و پیروان مذاهب سنی (مالکیان و حنفیان و غیره) و مسیحیان اهل ذمه را مجبور به قبول آن نمی‌کردند. همهٔ ایشان می‌توانستند آزادانه به‌شیوهٔ خویش نماز گزارند.^۳

تعالیم «باطنی» مرکب از دو بخش بود: ۱/ «تأویل» یعنی تعبیر ابهامی قرآن و شریعت،

۱- ص ۹، متن W. Ivanow. "The Rise of the Fatimids"... ۱.۲، برتلس، «اساس‌سرخرو و اسماعیلیان» ص ۸۲. ۲- به‌ارسط فصل دهم این کتاب رجوع شود. ۳- به‌استثنای تمقیباتی که در عهد خلیفه حاکم (از ۳۸۶ تا ۴۱۲ هـ حکومت کرد) صورت گرفت و وی نصرت مسیحیان ریبود را به‌رحمانه مورد اینها قرار داد و در پایان حکومت خویش علیه سنیان نیز اقدام کرد. این تمقیبات پس از مرگ او موقوف شد. معتقدات رسمی فاطمیه در کتاب و. ابرایوف تحت عنوان "A Creed of the Fatimids" آمده است.

مثلاً «دوزخ» را ایهامی از حالت جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌دانستند و «بهشت» را ایهامی از دانش کامل، که بر اثر کسب تعلیمات باطنی اسماعیلیه و طی چند مرتبه حاصل می‌شود، می‌شمردند. ۲ / «حقایق» یا فلسفه و علوم و تلفیق آن با الهیات.

«حقایق» ایشان بر روی هم چندان بدیع و اصیل نیست و التماسی است. بیشتر مطالب آن از فلسفه نوافلاطونی یونانی مأخوذ است. ولی به طوری که اکنون معلوم شده مستقیماً از مقالات نه گانه فلوطین (قرن سوم میلادی) گرفته نشده بلکه از روایات متأخر اخذ شده روایاتی که توسط مؤلفان مسیحی و با یهودی دستکاری و با مطالب دیگر مخلوط شده است. اسماعیلیه نیز مانند عرفای مسیحی و یهود و صوفیان مسلمان فلسفه نوافلاطونی را کشف و قبول کردند. یعنی بخشی را که موجز و عصاره افکار توحیدی و تلفیق آن با بسیاری پدیده‌های مرئی است. اسماعیلیه مطالبی چند نیز از افلاطون (قرن چهارم میلادی) اخذ کرده‌اند (ولی نه مستقیماً بلکه پس از آنکه از چند ده دست گذشته). فلسفه طبیعی اسماعیلیه و تعلیمات مربوطه به دنیای آلی و غیر آلی آن بر فلسفه عقلی ارسطومیتی است. مؤلفان قرون وسطی می‌نویسند که اسماعیلیه معتقد به «تناسخ» یا انتقال روح از جسمی به جسم دیگر بوده‌اند (به یونانی تناسخ را μεταμψυχosis گویند) و شاید از سوفیثاغورثیان (آن هم نه مستقیماً) اخذ شده بوده. آ. ابوانوف می‌گوید که اسماعیلیه هرگز به تناسخ معتقد نبوده‌اند، ولی گمان نمی‌رود در این مورد حق با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آثاری از مسیحیت (مؤلفان اسماعیلی بر خلاف مؤلفان سنی علی‌الرسم مطالبی از عهد جدید نقل می‌کنند) و آیین‌گوسی یا عرفان مسیحی نیز دیده می‌شود. اما ظن نفوذ مانیویت در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا که اسماعیلیه واقعیت بدی و «اهریمن‌بالیس» را که مبنای اصول مانویان است رد می‌کنند. بر روی هم معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه عقلی و استنتاجی (راسیونالیزم) دارد، ولی برخی از عناصر عرفان و سحر نیز در آن مشاهده می‌گردد.

طبق تعالیم باطنی اسماعیلیه مبدأ واحد پدیده‌های کثیر جهان «الغیب تعالی» (عربی «راز اعلا» یا «نامرئی») و «احد» (عربی) و «حق» یا حقیقت مطلق است. او فاقد صفات است [۲۵۷] و مردمان از عهده معرفت و شناخت او بر نمی‌آیند و نمی‌توانند رابطه‌ای با وی داشته باشند. بدین سبب نماز گزاردن برای او نیز جایز نیست. در این مورد تعالیم باطنی اسماعیلی با تصوف

۱- البته برخلاف عقیده برخی از اسماعیلی‌شناسان از کیش بودا اخذ نشده. تعلیمات بودا درباره تجدید ولادت ماهیتاً هیچ‌وجه مشترکی با فکر تناسخ ندارد؛ کیش بودا مفهوم «روح» و «شخصیت» و «وحدت فکر» را رد می‌کند و جزء اشتباهات و اوهام می‌داند. کیش بودا به جای اینها «سبیل فکر» را آورده. سبیل فکر قطع می‌شود (مرگ) و بعد عناصر متفرق سبیل به صورت تلفیق دیگری جمع می‌شوند. و این «تجدید ولادت» ادامه زندگی پیشین در جسم تازه نیست، بلکه زندگی تازه‌ای است که فقط عناصری از زندگی پیشین را شامل است.

و فلسفه نوافلاطونی اختلاف فاحش دارد زیرا که صوفیان و نوافلاطونیان می‌گفتند که آدمی می‌تواند شخصاً و عسراً به آفریدگار پیوندد. بدین‌قرار اسماعیلیت کاینات‌شناسی (اصل منشأ عالم) را از نوافلاطونیان گرفته کوشیده است تا جنبه عرفانی (مبستیک) را از آن دور کند. طبق کاینات‌شناسی اسماعیلیان آفریدگار مطلق در حالت آرامش ابدی قرار دارد. وی آفریننده بلاواسطه کاینات - آنچنانکه یهود و نصاری و سنیان می‌گویند - نیست. آفریدگار مطلق به وسیله یک عمل ازلی ازاده یا «امر» (عربی بمعنی «فرمان») جوهر آفرینش یا «عقل کل» را از خویشترن مترشح ساخت. این نخستین صدور خداوند بوده. عقل کل واجد همه صفات آفریدگار است. صفت اصلی آن دانایی است. نماز را باید بر او گزارد. او به‌نسبت‌های بسیار خواننده می‌شود، از قبیل: «اول» و «ساتر» و «روح» و «سابق» و غیره. از عقل کل صدور ثانی و مادون که «نفس کل» باشد سر زد. نفس کل کامل نیست و صفت اصلی آن، زندگی است. نفس کل که ناقص است می‌کوشد تا به کمال نایل آید و از خویشترن صدورات نازهای مترشح می‌سازد. نفس کل ماده بدوی یا هیولی را آفرید (هیولی کلمه‌ای است یونانی - عربی از لغت *ایلیون* یونانی). هیولی زمین و سیارات بروج فلکی و موجودات زنده تولید کرد و بدین طریق «مبدع» است. ولی ماده بدوی غیر فعال و بی‌حال و فاقد نیروی آفرینش است. بدین سبب فقط اشکالی رامی‌تواند آفرید که تقلیدی رنگ و بویی باشند از نمونه‌هایی که در عقل کل وجود دارند. فکر عقل کل و نفس کل از نوافلاطونیان گرفته شده است. و این اصل که محسوسات و اشیاء‌گذران فقط انعکاسی از «صور» و «افکار» ابدی است از تعلیمات افلاطون است که سخت دگرگون شده. اسماعیلیان می‌گویند که «انسان کامل» باید همچون تاجی بر تارک بشر وجود داشته باشد (در تعالیم افلاطون این نمونه همانا «صورت» و یا «فکر» انسان حساس است در در عالم بی‌نقص). پیدایش و ظهور انسان همانا تجلی‌گرایش نفس کل است به سوی کمال. هفت مرحله وجود عبارت است از: آفریدگار مطلق تعالی، عقل کل، نفس کل، ماده بدوی، مکان، زمان و انسان کامل - که اینها در نظر اسماعیلیان «عالم علوی» را که سرچشمه آفرینش و «دارالابداع» است تشکیل می‌دهند. دنیا «عالم کبیر» است و انسان «عالم صغیر». اصول باطنی اسماعیلیه به‌ویژه بر توازی و تطابق میان عالم صغیر و عالم کبیر و همچنین تطابق بین عالم محسوسات و «عالم علوی» تکیه می‌کند.

برابر، و انعکاس عقل کل در عالم محسوسات همانا انسان کامل یعنی پیامبر است، که به اصطلاح اسماعیلیه «ناطق» (عربی، به معنی «گسویا») نامیده می‌شود. اما انعکاس نفس کل در عالم محسوسات معاون پیامبر است که «صامت» (معنی لغوی آن «خاموش» است) و یا

«اساس» خوانده می‌شود و وظیفه او این است که سخنان پیامبر را از طریق «تأویل» - معنی «باطنی» - تفسیر و گفته‌ها و نوشته‌های رسول را برای مردم روشن سازد. هر يك از پیامبران از این گونه معاونان داشته‌اند: مثلا موسی ناطق بوده و هازون صامت وی، عیسی مسیح ناطق بوده و بطروس حواری صامت او، محمد (ص) ناطق بوده و علی (ع) صامت او^۱. ناطقان و صامتان به خاطر نجات آدمیان در روی زمین ظهور کرده‌اند. نجات عبارت است از رسیدن به علم کامل. بهشت خود اشاره و ایهامی است به این حالت کمال. چنانکه در عالم علوی مراحل صدور وجود دارد، زندگی آدمی نیز هفت دوره پیامبری را واجد است - که مدارج طریق وصول به کمال محسوب می‌شوند.

این ادوار جهانی - که هر يك از آنها به سبب ظهور ناطق و صامت او از دیگری ممتاز است - باید هفت باشد. شش دوره تاکنون به ظهور پیامبران مرسل مربوط بوده است - یعنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص). دوره هفتم با ظهور آخرین پیامبر بزرگ یعنی قائم - که پیش از پایان دنیا پدید خواهد آمد - آغاز می‌گردد. در هر دوره پیامبری، پس از ناطق، ائمه ظهور کرده‌اند. پایان عالم وقتی خواهد رسید که بشر به واسطه ناطقان و صامتان و امامان به کسب علم کامل نایل آید. و در آن هنگام بدی و شر، که جز جهل چیزی نیست، مفقود خواهد شد و عالم به سرچشمه خود یعنی عقل کل باز خواهد گشت.

عقیده‌شناسان مسلمان این فکر را به اسماعیلیان نسبت می‌دادند که هیچ نفسی محکوم به عذاب ابدی جهنم نخواهد بود، یا به عبارت دیگر هیچ کس به طور دائم در حالت جهل باقی نخواهد ماند. و نفس می‌تواند در طی چند مرحله وجود، از طریق تناسخ، به علم و شناخت نایل آید. اظهار نظر درباره اینکه آیا این فکر از آن اسماعیلیان دوران متقدم بوده و یا بعدها پیدا شده، دشوار است. بهر تقدیر اسماعیلیان معتقد بودند که شناخت و علم کامل را می‌توان فقط از طریق شناسایی و قبول «امام زمان»، و یا به دیگر سخن تنها به وسیله ورود در جرگه اسماعیلیه به دست آورد.

اسماعیلیه فاطمیه به موازات سازمان وسیع و استوار خویش، سلسله مراتبی از درجات پیروان و یا مناصب مذهبی داشتند، بدین شرح: «مستجیب» (عربی، به معنی «پذیرنده») یعنی تازه واردی که هنوز چیزی از اصول باطنی نمی‌داند. «مأذون» (عربی، به معنی «آن کس که مجاز است») (اصول باطنی را مطالعه کند) که بعضی از اصول باطنی به وی گفته می‌شده. «داعی» (عربی، به معنی «مبلغ»، «دعوت کننده») که اصول باطنی را مطالعه کرده بوده. داعیان در رأس سازمانهای محلی فرقه اسماعیلی قرار داشتند. «حجت» (عربی «حججه»، به معنی لغوی «دلیل

۱- ناطق و صامت انعکاس عقل کل و نفس کل هستند نه جسم (حلول) آنها و حال آنکه برخی به خطا شق اخیر را از معتقدان اسماعیلیه می‌شمرده.

اثبات مدعا) علی‌الرسم در رأس شبکه سازمانهای يك ناحیه - مثلاً خراسان - قرار داشته. بدین طریق چون امام و وصامت و ناطق را هم به حساب آوریم هفت درجه به دست می‌آید. افراد عامه مؤمنان علی‌العاده بالاتر از درجه اول - و ندرتاً درجه دوم - ارتقا نمی‌یافتند. اعضای فرقه که به درجه سوم و چهارم نایل آمده بودند سران برگزیده و خواص اسماعیلیه را تشکیل می‌دادند. ولی بدیهی است که برای ایشان نیز راه‌وصول به سه درجه بالاتر - یعنی امام و وصامت و ناطق - مسدود بود. نظامات شدیدی نیز در فرقه حکمفرما بوده است.

اساسی که قاضی نعمان برای شریعت اسماعیلی بنا نهاد بسط نیافت و تکامل نپذیرفت. ظاهر آبا بد توجیه این پدیده چنین باشد که قواعد مزبور فقط برای افراد صنفی دو درجه پایین فرقه مدون گشته بوده. اعضای درجات عالیة فرقه که از تعالیم «باطنی» اطلاع داشتند اهمیتی برای شریعت قائل نبودند. و برای ایشان نمازهای مقرر و منزهات شرعی و تشریفاتی و روزه و مراعات دیگر احکام «ظاهری» اجباری نبوده است.

تعالیم اسماعیلیة فاطمیه به قراری بود که شرح آن رفت. تعالیم قرامطه در مسائل ماهوی با اساس «باطنیت» نزدیکی و مشابهت داشته، ولی با تفاوت‌های مهمی. از جوهر الهی یا «نور علوی» نخستین صدور^۱ یا «نور شعشعانی» سر زد. و نور شعشعانی عقل کل و نفس کل و زان پس ماده بدوی را که همان «نور ظلامی» باشد آفرید. «نور ظلامی» کور و غیر فعال و بیجان و غیر واقع و محکوم به زوال است و ماهیتاً عدم است (فکر افلاطون).

فقط برگزیدگان یعنی پیامبران و امامان و اعضای مطلع و خاص فرقه می‌توانند به کمال و یا به عبارت دیگر به نجات برسند. اینان جرقه‌های «نور شعشعانی» هستند که در عالم ماده یا «نور ظلامی» پراکنده شده‌اند. فقط ارواح این برگزیدگان از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند و دیگر آدمیان که جزء برگزیدگان نیستند شیخهای علمند و بس.

درجات و مراتب قرمطیان، چنانکه روایت شده، توسط عبدان مقرر گشته بود. نخست شمار درجات هفت و بعد نه بوده و مؤلفان مختلف، اسامی این درجات را به طور متفاوت ذکر کرده‌اند، ولی بهر تقدیر این نامها غیر از اسامی درجات اسماعیلیة فاطمیه است. قرمطیان چون یکی از اعضای فرقه ایشان به درجه چهارم می‌رسید، سوگند یاد می‌کرد که اگر اسرار فرقه را نزد کسی فاش کند زن خویش را مطلقه سازد. افراد فرقه از روی برنامه ویژه‌ای بسا اصول و تعالیم قرمطی آشنا می‌شدند. در این برنامه به ویژه پیش‌بینی شده بود که باید شکهایی در ذهن تازه وارد برانگیخت و زان پس طریق رفع آنها را به وی آموخت. تعالیم سری باطنیه مورد مطالعه پنج درجه عالی قرار می‌گرفته. و قرمطیان را به سبب وجود این برنامه منظم و

۱ - صدور ترجمه Emanation است که در متون اسماعیلی آمده ولی شادروان فروغی «اماناسیون» را «فیضان» ترجمه کرده است. م. م.

مدون «تعلیم» نوکیشان، «تعلیمی» نیز می‌نامیدند.^۱

قرمطیه از لحاظ فلسفه با محفل فلسفی مشهور «اخوانالصفا» مربوط بوده‌اند و نظرهای ایشان در فلسفه‌فارابی (در حدود ۲۵۷ تا ۸۳۳۹) و دیگر فلاسفه مؤثر بوده است. بیشتر از ترکیب دموکراتیک جماعت‌های قرمطی و برنامه مساوات اجتماعی ایشان (که با برده‌داری جماعتی - یعنی جماعت صاحب برده بوده نه فرد - تلفیق شده بود) سخن گفتیم. ل. ماسینیون معتقد است که سازمان اصناف پیشه‌وران در ممالک آسیای مقدم و بخصوص ایران و آسیای میانه تحت تأثیر شدید قرمطیان به‌وجود آمد.

قرمطیان در مورد تشریفات ظاهری دینی و ممنوعیتها و ققه، یش از اسماعیلیه فاطمیه سهل‌انگار و مداراگر و آزادفکر بودند. اسماعیلیه فاطمیه تشریفات دینی و ققه را برای اعضای درجات پایین اجباری می‌شمردند ولی افسراد درجات پایین قرمطی نیز هیچ‌گونه تشریفات را مراعات نمی‌کردند. بنسب به‌گفته ناصر خسرو علوی در شهر لحسا مسجد جامع و به‌طور کلی مسجد وجود نداشت (جز مسجد کوچکی که مسلمانی سنی - به‌ظن قوی برای خود - ساخته بود). ساکنان شهر لحسا نمازهای روزانه را نمی‌گزاردند و محرمات دینی را مراعات نمی‌کردند. گوشت همه حیوانات حتی گریه و سگ را می‌فروختند و می‌خوردند. ولی مانع از برگزاری مراسم دینی سنیان و افراد دیگر مذاهب (تجار)، که در میان ایشان زندگی می‌کردند، نمی‌شدند و اینان به‌رسم خویش نماز می‌گزاردند. این خیر ناصر خسرو و مربوط به اواسط قرن پنجم هجری است و نشان می‌دهد که تعصبات دینی تا حدی از محیط قرمطیان رخت برسته بوده و حال آنکه در فاصله قرن سوم و چهارم هجری برعکس یکی از صفات ویژه ایشان تعصب شدید و عدم مدارا با پیروان مذاهب دیگر و علی‌الخصوص سنیان بوده است.

عدم موفقیت قیام‌های قرمطیان و تعقیب و ایداه ایشان در عهد نخستین سلاطین غزنوی و اختلافات و منازعات داخلی، جماعت‌های ایشان را ضعیف کرد. به‌طوری که ا. آ. پلایف خاطر نشان ساخته «مبارزه شدیدی که قرمطیان علیه خلافت و سنیان به‌عمل می‌آوردند، هم از آغاز ویژگی و صورت یک نهضت منعی و فرقه‌ای را پیدا کرد. بدین سبب قرمطیان که متعصبان آشتی‌ناپذیری بوده‌اند لبه تیز سلاح خویش را نه تنها علیه خلافت سنیان و حکمفرمایان آنان متوجه ساختند، بلکه برضد هر کسی که تعالیم ایشان را نمی‌پذیرفته و وارد سازمان ایشان نمی‌گشته نیز اقدام می‌کردند... حملات دسته‌های مسلح قرمطی به مردم بی‌سلاح و مسالمت‌کار شهری و روستایی با قتلها و غارتها و تجاوزات توأم بوده است. قرمطیان هر کس را که زنده مانده بود به اسارت می‌بردند و برده می‌ساختند و در بازارهای پر جوش و خروش خویش با

۱- شرح الهیات و فلسفه قرمطیان را در کتاب "Karmates" L. Massignon. خواهد یافت.

دیگر غنایم می‌فروختند». ^۱قرمطیان با به‌کار بستن این شیوه‌های مبارزه متدرجاً از توده‌های بزرگ روستاییان جدا و منفرد شدند. شاید علت اصلی فرو نشستن نهضت قرمطی نیز همین بوده. در عراق و ایران نفوذ قرمطیان تقریباً بالکل از میان رفت.

در عوض اسماعیلیه فاطمیه در قرن پنجم هجری، نفوذ خویش را به‌خارج از مرزهای خلافت فاطمی بسط دادند، و حتی انشعاب بزرگی که در فرقه وقوع یافت و فرقه دروزیان، پیروان لدرزی یا دروزی (یکی از هم‌رهان خلیفه‌الحاکم فاطمی) از ایشان جدا شدند، موجب ضعفشان نگشت. دروزها خلیفه‌الحاکم را به‌ناهنجارترین صورتی (یعنی «حلول») خدا می‌شمردند. کانون اصلی دروز در لبنان بوده و در ایران نفوذی نداشتند. در زمان خلیفه‌المستنصر (از ۴۲۸ تا ۴۸۷ هـ حکومت کرد) خلافت فاطمی ظاهراً در بجهوه قدرت و عظمت سیاسی خویش بوده‌است. بدین سبب نفاذ کلام و اعتبار روحانی‌المستنصر نیز - به‌عنوان امام - در سطح عالی بود. داعیان بسیار که با مرکز تبلیغاتی اسماعیلیه در مصر مربوط بوده از آن مرکز وجوه دریافت می‌داشتند به‌اشاعه اسماعیلیت پرداخته، پیروانی در ایران به‌دست می‌آوردند. از تاریخ فتوحات سلجوقیان (۴۳۲ هـ) به‌بعد اسماعیلیان ایران می‌کوشیدند تا همه عناصر ناراضی از سلجوقیان را به‌سوی خویش جلب کنند، علی‌الخصوص که دودمان مذکور در حدود دهه هشتم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) به‌تسخیر سوره همت گماشته و بلاواسطه با فاطمیان تماس و تصادم حاصل کرده بود. اما اینکه نفوذ اسماعیلیه فاطمیه در ایران و عراق عرب تا چه حد شدت یافته بود، از اینجا پیداست که در عراق عرب دوبار به‌منظور اعلام‌المستنصر به‌سمت خلیفه و امام و خطبه خواندن به‌نام او (به‌جای نام القائم، خلیفه عباسی) کوشش به‌عمل آمد.^۲ شرح تحسین آمیزی که ناصر خسرو علوی که در سال ۴۳۹ در قاهره بوده درباره دربار خلیفه فاطمی در سفرنامه خویش نقل کرده^۳ گواه بر تأثیر عظیمی است که قدرت امام و خلیفه مزبور در معاصران وی داشته‌است.

نخستین سلاطین سلجوقی که ایران را فتح کرده بودند سخت در مذهب سنی تعصب می‌ورزیدند. و تعقیب و ایفاء شیعیان و به‌ویژه هر دو شاخه اسماعیلیه با جد زایدالوصفی دوام داشت. در دهه هشتم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) حسن بن صباح حمیری از میان اسماعیلیان قد علم کرد. به‌روایتی خاندان وی از شاهان حمیری بود که پیش از اسلام در یمن سلطنت داشتند. به‌روایت دیگر خانواده او از روستاییان خراسان بود. پدر او از کوفه به‌قم نقل مکان کرد و حسن در قم به‌دنیا آمد. سال تولد حسن معلوم نیست. وی نخست مانند پدر خویش

۱- آ. بلیایف «فرقه‌های اسلامی» ص ۶۰.

۲- در سال ۸۴۴ در واسط در سال ۸۴۵. در بغداد.

۳- ناصر خسرو - سفرنامه، ص ۵۴، ۵۵.

در مذهب شیعه امامیه بود. وی را در جوانی، زمانی که شاگرد مدرسه بوده با یکی از داعیان اسماعیلی به نام امیر ضراب ملاقات دست داد و با وی بحثها می کرد و گرچه نخواست قانع شود، ولی معیناً پایه ایمانش متزلزل شد. زان پس حسن بن صباح با داعیان دیگر اسماعیلی - ابونجم ملقب به سراج و مؤمن و عبدالملک بن عطاش - نزدیک شد. عطاش مقام حجت داشت و در رأس همه سازمانهای مخفی اسماعیلیه در آذربایجان و عراق عجم قرار گرفته بود. مؤمن حسن بن صباح را به عضویت فرقه پذیرفت و ضمناً حسن علی الراسم سوگند وفاداری (بیعت) به امام و خلیفه فاطمی المستنصر یاد کرد. در حدود سال ۴۶۸ ه. حسن وارد اصفهان شد و دو سال در آن شهر وظیفه معاونت ابن عطاش را به عهده داشت. و به دستور عطاش به قاهره سفر کرد و هجده ماه در پایتخت فاطمیان اقامت گزید. (از تابستان سال ۴۷۱ ه. تا اول زمستان سال ۴۷۳ ه.)

در آن زمان دو گروه در دربار المستنصر با یکدیگر در مبارزه بودند. گروهی می خواست فرزند ارشد المستنصر، یعنی نزار، خلافت و امامت را به ارث برد و گروه دیگر طرفدار پسر دوم خلیفه، المستعلی، بود. گروه دوم تفوق حاصل کرد. و چون حسن بن صباح جانب نزار را گرفته بود گروه فاتح وی را مجبور به ترك مصر کرد. حسن در تابستان سال ۴۷۴ ه. به اصفهان بازگشت و زان پس در یزد و کرمان و طبرستان و دامغان به نفع حق نزار نسبت به امامت، به تبلیغ و دعوت پرداخت و گویا در این باره اجازه محرمانه ای از المستنصر دریافت داشته بود.

چون مستعلی جانشین و وارث امامت و خلافت اعلام شد، این عمل انشعاب و انشاقی میان اسماعیلیه فاطمیه برانگیخت. و دو فرقه فرعی نزاریه و مستعلیه تشکیل شد. نزاریه در ایران و سرزمینهای شرقی اسلامی تفوق یافتند و مستعلیه در مصر و کشورهای غربی مسلمان. به طوری که غالباً در این موارد پیش می آید دعوی فقط بر سر مدعیان امامت محدود نشد، مستعلیه نماینده بخش محافظه کارتر اسماعیلیان بوده و نزاریه عناصر و مطالب تازه ای وارد اصول و سازمان فرقه ساختند و تعالیم ایشان بدین سبب به نام «دعوت جدید» خوانده شد.

در سال ۴۸۳ ه. حسن بن صباح، اعتماد صاحب دژ غیر قابل وصول الموت^۲ (در کوههای البرز) را که شیعه ای زیدی و میانرو بوده جلب کرد و همزمان مسلح خویش را وارد دژ

۱- رشیدالدین فضل الله «جامع التواریخ» - بخش تاریخ اسماعیلیه.

۲- ۱۵۲-۱۵۱ (Jami 'at - tawarikh, part of the Isma'ili History)

۳- «اله - الموت» در بعضی منابع این کلمه «آعبان» ترجمه شده. ولی اینکه در یکی از نسخه های ایران «اموت» به معنی «آعبان» باشد ثابت نشده. توجیه دیگر که «الموت» در اصل «آله آموخت» باشد یعنی «آموزش عقاب» یا جایی که عقاب به عقابکان بریدن می آموزند، بیشتر به حقیقت نزدیک است. اسماعیلیه برای اینکه جمع اعداد «الموت» به حساب جمل ۴۸۳- یعنی سال تصرف قلعه الموت به دست حسن صباح - می شود اهمیت فوق العاده فائزند.

ساخت. ایشان به‌ناگهان صاحب مهمان‌نواز آن قلعه را مورد حمله قرار داده زنجیرش کردند. و در نتیجه دژ الموت به‌جمله مسخر اسماعیلیه نزاریه یا نو اسماعیلیان گشت. بدین‌طریق اساس دولت اسماعیلیان در ایران گذاشته شد. و آن دولت از ۴۸۳ هـ تا ۶۵۴ هـ باقی و برپا بود. فعالیت نو اسماعیلیان آنچنان شدید بود که در مدت کوتاهی، به‌زور و یا به‌جمله، بسیاری از دژها و قلاع استوار و شهرکهای مستحکم نقاط کوهستانی ایران را به تصرف خویش درآوردند. گذشته از الموت این دژها عبارت بودند از: میمون‌دز، لمبر، دیره، استوناوند، وشم کوه و غیره در کوه‌های البرز و گردکوه در نزدیکی دامغان و طبس و نون و ترشیز و زوزن و خور و غیره در قهستان و شاه‌دژ و خان‌لنجان نزدیک اصفهان و کلات تنبور و چند دژ دیگر در کوهستان فارس و کلات‌ناظر در خوزستان.

از فهرست بالا نیک پیداست که دولت نزاری واجد سرزمینی یکپارچه نبوده است. و متصرفات اصلی آن در نواحی کوهستانی البرز و کوهستان (قهستان) قرار داشته. این فرقه را عملاً داعی حسن بن صباح، به‌یاری شاگردان باهمت وجدی خویش یعنی رئیس مظفر وداعی - کیا بزرگ امید - که هر دو نقش فعال و نمایانی در تسخیر بسیاری از قلاع داشته‌اند، اداره می‌کرد. ولی رسماً در رأس نزاریان ایران داعی الدعاة ابن عطاش^۱ که مقر وی شاددز اصفهان بوده قرار داشت^۲. اسماعیلیان از این نقطه قلب دولت سلجوقیان را مورد تهدید قرار داده بودند. ابن عطاش جانشین امام «مستور» - که خود از پسران نزار بوده - شمرده می‌شد (نزار را مستعلیان در سیاهچال مصر معلوم ساخته بودند). تصرف دژها با قیامهایی که در بسیاری از شهرهای ایران علیه سلجوقیان صورت می‌گرفته توأم بوده است.

در دهه دهم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) نزاریان فعالیت عظیمی در سوریه آغاز کردند و گاه به‌وسیله دعوت و تبلیغ و گاه به‌وسیله قیام منظور خویش را عملی می‌کردند. و ناگزیر بودند در آن واحد با فتودالهای سنی و صلیبیان، که پس از نخستین لشکرکشی صلیبی (۱۰۹۶ م - ۱۰۹۹) در سوریه و فلسطین مستقر شده بودند، مبارزه کنند. در دهه چهارم قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) نزاریان در سوریه ده دژ مستحکم را به تصرف خویش درآوردند. در اواسط قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) بنا به گفته رشیدالدین فضل‌الله، مورخ ایرانی، بیش از یک صد قلعه مستحکم و دژ در ایران در تحت سلطه ایشان قرار داشت.

درک طبیعت اجتماعی نزاریان و نهضت «دعوت جدید» در ایران و در فاصله قرنها یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری)، به‌سبب قلت اخبار و اطلاعات متون و منابع

۱- پسر عبدالملک بن عطاش، معلم حسن صباح. ۲- احمد عطاش داعی الدعاة نبود. - م.

موجود، بسیار دشوار است. و. و. بارتولد عقیده دارد^۱ که نهضت نواسماعیلی «مبارزه دژها علیه شهرها بوده». این استنتاج که تا حدی مبهم و بر پایه استنتاجات مأخوذ از تاریخ اروپای غربی در قرنهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مبتنی بوده (مبارزه شهرها که گرایش به خود-مختاری داشتند علیه فتودالیهای که در قصور مستحکم مستقر بودند) بعدها توسط و. و. بارتولد دقیق‌تر بیان شد. بدین شرح: اسماعیلیت نوین «آخرین نبرد پهلوانی (chevalerie) ایران علیه دوران نوین پیروزمند» و «الحاق اشراف‌زمیندار به توده‌های روستایی علیه شهرها»^۲ بوده است. و. و. بارتولد که با اصول علمی و اجتماعی مترقی آشنا نبوده سازمان جامعه فتودالی را به نحوی بسیار مبهم در نظر مجسم می‌ساخته. از وحدت منافع زمینداران و روستاییان و مبارزه مشترک ایشان علیه شهرها به‌طور کلی نمی‌توان سخن گفت (وحدت در چه زمینه‌ای؟) مگر اینکه تصریح شود که سخن از مبارزه علیه کدام لایه‌های مردم شهری در میان است^۳. نظر و. و. بارتولد تا حدی توسط آ. یو. یا کو بوسکی دقیق‌تر بیان شده است، به این شرح: نواسماعیلیان نماینده دهقانان یعنی بزرگان زمیندار قدیمی ایران بوده‌اند که پس از فتوحات سلجوقیان بخشی از اراضی خویش را در تحت فشار فتودالهای نورسیده‌ای که از بزرگان لشکری و صحرائین ترکمن بودند از دست داده بودند^۴. ولی بعدها آ. یو. یا کو بوسکی از این نظر دفاع نکرد، زیرا معتقد شد که حل موضوع طبیعت اجتماعی نواسماعیلیان هنوز زود است. اخیراً آ. بلیایف مجدداً نظر و. و. بارتولد و آ. یو. یا کو بوسکی را احیاء کرده. به عقیده آ. بلیایف اسماعیلیان در رأس مبارزه ضد فتودالی روستاییان قرار نگرفته، بلکه از آن مبارزه برای مقاصد خویش استفاده می‌کردند.^۵

آ. برتلس نقدی به نظر بارتولد نوشته و بی‌بایگی آن را ثابت کرده است^۶. در واقع تنها مبنای نظر مزبور خسر منابع قدیمه است دایر بر اینکه اسماعیلیان نزاری صاحب قلاع مستحکم بوده و در جریان مبارزه، گاه شهرها را ویران می‌ساختند. مؤلفان بعدی در حقیقت ددپی و. و. بارتولد رفتند و فقط نظر او را اندکی دگرگونه تعبیر کردند. آ. برتلس به‌اتکای گفته‌های ابن اثیر و دیگر منابع به‌حق خاطر نشان ساخته که «قلاع مزبور ملک قدیمی داعیان اسماعیلی نبوده. و چنانکه از متون بر می‌آید دعوات دژها را به‌جمله یا به‌زور تصرف کردند»^۷. به عبارت دیگر «صاحبان اسماعیلی قلاع» (داعیان) به‌هیچ‌وجه از دهقانان قدیمی

۱- از آن جمله دواتر راهاد می‌کنیم. «پهلوانی (chevalerie) و زندگی شهری در عهد سامانیان و اسلام» هم از او: «در تاریخ نهضت‌های روستایی در ایران». ۲- و. و. بارتولد در تاریخ نهضت‌های روستایی در ایران» ص ۶۱. ۳- ما در این پاره در مقاله‌ای تحت عنوان «زندگی شهری در دولت هلاکوتیان» «شرق‌شناسی شوروی» مجلد ۵، ۱۹۴۸، ص ۱۰۸ سخن گفته‌ایم. ۴- آ. یو. یا کو بوسکی «جامعه فتودالی آسیای میانه و بازرگانی آن با اروپای شرقی از قرن دهم تا پانزدهم میلادی»، اسناد مربوط به تاریخ ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان شوروی، بخش ۱، لنینگراد ۱۹۳۳، ص ۳۴-۳۵. ۵- آ. بلیایف «فرقه‌های اسلامی» ص ۷۰-۷۲. ۶- آ. برتلس، «ناصر خسرو و اسماعیلیان» ص ۱۴۲-۱۴۷. ۷- همانجا، ص ۱۴۴.

ایرانی (یا به قول و. و. بارتولد «پهلوان» *chevalier*) بوده، بلکه کسانی بودند که «دهقانان» را از قلاع بیرون رانده و برخی از ایشان را نابود کردند. بعد آ. ا. برتلس به حق خاطر نشان کرده، که «ارتداد» نواسماعیلی نه تنها در محیط روستاییان انتشار و رواج یافت (روستاییانی که شاید هنوز ممکن بود آلت دست «دهقانان» شوند) بلکه «میان مردم شهری و قشرهای پایین ایشان» نیز شایع شد.^۱ به آنچه گفته شد ایسن نکته را می افزاییم که نواسماعیلیان علیه شهرها مبارزه نمی کرده بلکه بر ضد دولت سلجوقی نبرد می کردند. در جریان مبارزه مسلحانه بعضی از شهرها (که پادگانهای سلجوقی در آنها مستقر بودند) سخت زیان دیدند، ولی اسماعیلیان هرگز نابودی و ویرانی شهرها را هدف ویژه خویش قرار ندادند.

در نظر ما زمان حل این مشکل هنوز فرا نرسیده و فقط فرضیه زیر را که می توان مبنای مطالعه قرار داد پیشنهاد می کنیم. نهضت نواسماعیلیان در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) و نیمه اول قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) به طور کلی نهضت روستاییان و قشرهای پایین شهری بوده. این نهضت ماهیتاً قیامی عام بوده علیه دولت فتودالی (در آن دوره دولت سلجوقی) و بزرگان فتودال اعسم از دهقانان و نورسیدگان سلجوقی، و لسی پس از آنکه نواسماعیلیان قلاع و قصور و بلاد مستحکم بسیار را متصرف شدند (در قهستان - کوهستان) و اراضی فراوان به دست آوردند، سران ایشان (داعیان) به ناچار می بایست خورد به فتودالهای تازه ای تبدیل یابند. و از اواسط قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) در میان نواسماعیلیان مبارزه دو گروه آشکارا مشهود است، که یکی از آن دو ظاهراً نماینده عامه فرقه بوده و گروه دیگر مدافع منافع نو فتودالان اسماعیلی. ل. و. استرویوا (از دانشگاه دولتی لنینگراد)^۲ موضوع را از نظرگاه فوق مورد مطالعه قرار داده است. این نکته هم به آنچه مذکور افتاد باید افزوده شود که در فاصله قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) بسیاری از داعیان اسماعیلی از میان پیشهوران برخاسته بودند. اسامه بن منقذ فتودال عرب سوری در خاطرات خویش اسماعیلیان نزاری را روستایی و نداف (حلاج، پنهزن) می نامد.

در زمان سلطان برکیارق سلجوقی (از ۴۸۷ تا ۵۴۹۸. حکومت کرد) در سال ۵۴۹۰ قتل عام اسماعیلیان نیشابور صورت گرفت و در سال ۵۴۹۵. در بسیاری دیگر شهرهای ایران کشتار ایشان وقوع یافت.

سلطان محمد سلجوقی (از ۴۹۹ تا ۵۱۲. حکومت کرد) اسماعیلیان را خطرناکترین دشمن دولت و امپراطوری خویش می دانست و با تمام نیرو می کوشید تا قیام ایشان را خاموش کند. در سال ۵۰۰ ه. شاهدز اصفهان را که در دست ایشان بود مسخر ساخت و در آنجا

احمد بن عطاش «داعی الدعاة» اسماعیلی به دست وی افتاد. «داعی الدعاة» را مورد تمسخر عامه قرار دادند و مصلوب و تیرباران کردند. جنازه او هفت روز بر دار بود. پس از آن، لشکریان سلجوقی هشت سال سرگرم غارت و ویران کردن پیرامون دژ الموت بودند و چند قلعه اسماعیلیان را تسخیر کرده سرانجام به محاصره الموت پرداختند. اسماعیلیان الموت نزدیک بود که بر اثر گرسنگی و قحطی ناگزیر تسلیم شوند که خبر مرگ سلطان محمد رسید. لشکریان سلطان به محض استحضار از درگذشت وی جنگهای خانگی و دودمانی را پیش بینی نموده بسی درنگ ترک محاصره قلعه کردند. با این وصف تعقیب و آزار اسماعیلیان در قلمرو سلجوقیان، در خارج از حدود متصرفات آن فرقه - دوام داشت. در سال ۵۰۷ ه. در حلب و در سال ۵۱۸ ه. در آمد به قتل عام ایشان دست زدند و هفت هزار اسماعیلی هلاک شد. ولی متصرفات اسماعیلیان از آن زمان تا هجوم مغول در معرض خطری واقع نشد. حسن بن صباح که هم در آن زمان در میان نزاریان نقش رهبری را داشته پس از مرگ ابن عطاش رسماً نیز با عنوان «داعی الدعاة» در رأس ایشان قرار گرفت. پس از مرگ حسن (۵۱۸ ه) کیا بزرگ امید که مردی جدی و صاحب همت بود جانشین وی گردید. و پس از درگذشت کیا بزرگ امید مقام «داعی الدعاة» در خانواده او موروثی شد. نزاریان پاسخ تعقیب و ایداه پیروان خویش را با قتل رجال سیاسی مخالف خود می دادند^۱.

اکنون می پردازیم به تعالیم و سازمان نزاریان (نواسماعیلیان). نزاریان تعداد قواعد «ظاهری» را که برای پیروان درجات پایین فرقه اجباری بوده تقلیل دادند. نزاریان در تحت تأثیر عرفان صوفیگری - که اسماعیلیان متقدم بالکل از آن بیخبر بودند - قرار گرفتند. نفوذ تصوف در آثار شاعر و فیلسوف بزرگ اسماعیلی ایرانی ناصر خسرو علوی (۴۹۸ تا ۵۸۴ ه) نیز بسیار محسوس است.

امامی که البته از اعتقاد نزار بوده، پیشوا و رئیس فرقه شناخته می شده است. ولی از آنجایی که پس از نزار، همه امامان، «مستور» بودند و محل اقامت و نام ایشان برای عامه مؤمنان مجهول بوده، «ریاست و پیشوایی» ایشان نیز صرفاً اسمی بوده و خود ایشان نیز به موجودات افسانه ای مبدل شده بودند. پیشوای واقعی فرقه همان «داعی الدعاة» بود که جانشین امام «مستور» شمرده می شد و در دژ الموت نشسته بود. سومین داعی الدعاتی که پس از حسن ابن صباح به این مقام رسید و حسن دوم، ابن محمد بن کیا بزرگ امید نامیده می شد (از ۵۵۸ تا ۵۶۲ ه حکومت کرد) اعلام داشت که گویی جد او کیا بزرگ امید خود از اخلاف نزار بوده (و حال آنکه خود کیا بزرگ امید چنین نسیی را برای خویش قائل نبوده). بنابراین

حسن لقب امام به خود گذارد و این مقام به وی حق می داد از اعضای فرقه طلب کند که همان اطاعتی را که می بایست در مقابل عقل کل ملحوظ دارند در برابر او نیز مراعات نمایند.

سلسله مراتب نزاریان از پایان قرن پنجم تا اواسط قرن هفتم هجری (از بالا به پایین) به شرح زیر بوده است: «امام»، «داعی الدعاء»، «داعی الاکبر»، «داعی»، «رفیق»، «لاصق» (عربی که معنی لغوی آن «وابسته» است)، «فدائی». اعضای دودرجه پایین فقط از احکام و قواعد و ظاهری فرقه اطلاع داشتند و می بایست کورکورانه از مقامات بالاتر فرقه اطاعت کنند. عضو درجه دوم - یعنی «لاصق» - می بایست با امام بیعت کند، یعنی سوگند یاد کند. عضو درجه سوم یا «رفیق» تا حدی بر بعضی از اسرار «باطنی» فرقه واقف و از آنها مطلع می گشت. این سه درجه مراتب پایین شمرده می شدند. عضو درجه چهارم یا «داعی» کاملاً به تعالیم «باطنی» اسماعیلیت آشنا می شد. اعضای سه درجه عالی - یعنی «داعی» و «داعی اکبر» و «داعی الدعاء» - سران برگزیده فرقه و اشراف حاکمه آن شمرده می شدند. و برای ایشان مراعات تعالیم «ظاهری» (نمازگزاردن و اجرای تشریفات دینی) و موازین حقوقی و مراعات اخلاقیات ابتدایی اجباری محسوب نمی شد. بدیهی است که درجه عالی یعنی «امامت» برای هیچ کس جز اعیان علی (ع) و نزار (و از سال ۵۶۰ هـ. برای اخلاف کیا بزرگ امید که رسماً از اعیان نزار شناخته شده بودند) قابل وصول نبوده. عامه افراد فرقه علی الرسم بالاتر از درجه اول و دوم ارتقا نمی یافتند.

گرچه اعضای درجات پایین که بیشتر روستایی و پیشه‌ور بودند به هیچ وجه از تعالیم «باطنی» فرقه اطلاع نداشتند، ولی درباره وجود آن چیزهایی شنیده و امیدوار بودند که روزی از آن اسرار و یا راز رازها خیر یابند و به شناخت کامل عالم کاینات نایل آیند. جذایب و گبرایی اسرار و انتظامات شدید و ایمان به قدرت بی حد و حصر پیشوای فرقه (نه تنها از لحاظ عالم مادی بلکه عالم روحانی نیز) و سرانجام انتظار «روز قیامت» که با ظهور «القائم المهدی» مربوط بوده و انتظار نعمات و خوشبختیهای بهشت، همه آنها برای جوانانی که وارد صفوف فدائیان می شدند بسیار جالب توجه بود. این فدائیان جوانان صاحب اراده و بسا همنی بودند که با روح تعصب و نفرت نسبت به دشمنان فرقه و اطاعت نامحدود اعضای مافوق آن، پرورش یافته بودند. از میان این فدائیان تروریستها و قاتلان دشمنان نزاریان و جاسوسان و منهایان برگزیده می شدند. این جوانان از میان توده فدائیان برچین می شدند و از طرف مریان در معرض آزمایش قرار می گرفتند و زان پس هنر نهفتن کاردی و استتار را به ایشان تعلیم می دادند و به تحمل محرومیتها خوگشان می کردند و به کاربردن اسلحه را می آموختند و گاه نیز زبانهای گوناگون را یادشان می دادند.

فدائیان نزاری به فرمان رئیسان خویش، رجال سیاسی و دشمنان فعال نزاریان را می کشتند. علل این قتلها همیشه سیاسی بوده و مردمی را که دارای معتقدات دینی مختلف بودند به قتل می-